

ماجرای حمله با قمه به کارگردان سینما

سید مرتضی فاطمی کارگردان فیلم بی مادر و تهیه کننده و مجری برنامه اختیاریه در استوری اینستاگرامش از حمله با قمه به او توسط خفت گیران خبر داد.

به گزارش سایت خبری پرسون، سید مرتضی فاطمی کارگردان فیلم بی مادر و تهیه کننده و مجری برنامه اختیاریه در استوری اینستاگرامش از حمله با قمه به او توسط خفت گیران در اتوبان نیایش و در نزدیکی پردیس سینمایی ملت خبر داد.

مرتضی فاطمی نوشت: بزرگواران!

آقایان!

حضرات!

به هر که می‌پرستید قسم، در زیر پوست شهر آتشی زیر خاکستر است.

چند ساعت گذشته و هنوز در شوک «خفت‌گیری» امروزم. دفعه اول نبود. تا امروز چند نوبت خفت‌گیری و سرقت را تجربه کرده بودم اما این بار ماجرا فرق می‌کرد.

ماجرا را می‌نویسم به امید اینکه برسد به دست <rlm>کسانی که نمی‌دانند یا بهتر بگویم می‌دانند و نمی‌خواهند عمق فاجعه را باور کنند.

<rlm>برای جلسه پخش فیلم به پردیس ملت رفته بودم. حدود ساعت ۷ جلسه تمام شد و درخواست اسنپ دادم. فاصله راننده با من ۸ دقیقه بود. برای اینکه مسیرم به سمت شرق به غرب اتوبان نیایش بود و در برگشت تسریع شود به سمت مقابل اتوبان رفتم. به دلیل تجارب قبلی سرقت معمولاً گوشی در دست نمی‌گیرم.

<rlm>هفت و هشت دقیقه گذشت و خبری از راننده نشد. موبایل را در آوردم تا ببینم راننده کجای مسیر است. در همان چند ثانیه موتور پالس سفید رنگی که دو جوان سیاه‌پوش سوار آن بودند را دیدم که به آرامی سمتم می‌آیند. با احتیاط گوشی را در جیبم گذاشتم و حواس و نگاهم را به دو جوان دادم.

<rlm>متوجه شدند و به آرامی از کنارم گذشتند. فکر کردم به مردم ظن ناروا داشته‌ام و چه حس بدی است این حس. اما به خودم التیام دادم که چاره نیست و داستانم، داستان مار گزیده‌هایی است که ناخودآگاه به همه مظنون‌اند. همیشه حواسم به اطراف است. سی ثانیه‌ای گذشت و از اسنپ خبری نشد.

<rlm>به یکباره از پشت درختان دیدم موتوری و ترک آن دوباره با آرامش به سمتم می‌آیند. چه باید می‌کردم؟ شاید دور زده بودند و می‌خواستند رد شوند. جهت احتیاط دو قدمی به وسط اتوبان نزدیک شدم. از اسنپ خبری نبود و حالا دیگر موتوری‌ها کنارم بودند. وقتی چشم در چشم شدند

<rlm>با خودم گفتم هوا که روشن است و در دیدرس ماشین‌های عبوری‌ام. اصلاً شاید کاری دارند. تلاش کردم به خودم مسلط شوم هنوز دوست داشتم این حجم از وقاحت و آرامش را باور نکنم گ. ترک‌سوار آرام و خونسرد از موتور پیاده شد. به اتوبان نگاه می‌کردم. ماشین‌ها به سرعت عبور می‌کردند. قمه‌ها را

<rlm>از جیبشان درآوردند. نه، اشتباه نمی‌کردم. چه باید می‌کردم؟ دور تا دور از آدم خبری نبود. چنان با خونسردی و طمانینه جلو می‌آمدند که گویی به کلی پاک‌باخته‌اند. انگار آمده‌اند طلبشان را وصول کنند. گویی از هیچ چیز و هیچ‌کس و از پایان ماجرا واهمه‌ای نداشتند. خنده‌زنان رجز می‌خواندند

<rlm>من به وسط اتوبان رسیده بودم ماشین‌ها با سرعت از کنارم رد می‌شدند و چاره‌ای جز داد و فریاد کردن نداشتم. هنوز هم نمی‌دانم ماشین‌ها حق داشتند بی‌تفاوت باشند یا نه! صدای آرام پسرک که قدم به قدم به من نزدیک می‌شد در گوشم هست. یک نگاهم به ماشین‌ها بود و نگاه دیگرم به او. اما آن‌ها

<rlm>فقط و فقط با خنده من را نگاه می‌کردند و به جلو می‌آمدند. بی‌تعارف ترسیده بودم. از این حجم از جسارت، از این حجم تجربه، از این حجم بی‌تفاوتی به اطراف عمیقاً ترسیده بودم. خیس عرق بودم و پاهایم خالی کرده بود. رجز می‌خواندند و می‌گفتند وایسا بابا. کجا می‌ری حالا؟

<rlm>جایی نداری بری. نه راه پس داشتم نه پیش. حتی نمی‌توانستم تسلیم‌شان بشوم. از کجا معلوم با گرفتن کوله و موبایل بی‌خیال شوند. رفتن به سمت دیگر اتوبان هم فایده‌ای نداشت. وسط اتوبان بودند. تقلا و داد و فریاد و دیوانه‌بازی را به آخر رساندم. عربده می‌زدیم اما انگار نه انگار

آنقدر خونسرد بودند و از نتیجه کار مطمئن که حتی حمله هم نمی‌کردند. به یک متری من رسیدند. شروع کردم به دویدن به سمت ماشینی که از کردستان به نیایش پیچیده بود. دنبال دوید و دوستش برگشت و موتور را روشن کرد. شیشه ماشینی پایین بود و سرعتش کمتر از ماشین‌های دیگر. کوله را پرت کردم داخل ماشین. ماشین سرعتش را کم کرد. پریدم در را باز کردم و فریاد زدم دزد دزد. فقط برو. راننده گیج بود اما گویا فهمیده بود اوضاع طبیعی نیست. پسر فریاد می‌زد هر جا بری گیرت میارم. ضربه‌ای به ماشین زد و پرید ترک موتورشان که دنبال کنند. صدای موتورشان به گوش می‌رسید که به ترافیک

&rlm؛ چراغ ولیعصر رسیدیم. نفسم بالا نمی‌آمد. هر آن منتظر بودم شیشه را بشکنند و &hellip؛

در این ساعت‌ها به این فکر می‌کنم که این همه آرامش از کجا می‌آمد؟ چرا انقدر جسور بودند؟ در روز روشن اقدام به خفت‌گیری و چاقوکشی می‌کنند؟ انگار کسی قرار نیست مانع‌شان نمی‌شود؟ چرا در این چند ساعت روایت &rlm؛ مشابه و ترسناک‌تر از دوستانم شنیده‌ام که همین امروز وضعیت مشابه برای نزدیکانشان در جاهای شلوغ شهر برایشان پیش آمده است؟

منبع: همشهری آنلاین